



۲۰۲۰/۰۶/۱۳

احسان لمر

مریم یا (بی بی سنگی) شیر زن مبارز و سخنور

جناب داکتر اسد الله شعور نویسنده و پژوهش گر فرزانه و نهایت وطن دوست و با پشت کار، دهها و صد ها گنجینه فرهنگی پر غنا دارند که مطالبی ناب و فوق العاده در آن موجود است که در وصف نمی گنجد. در این اواخر از ایشان مطلبی در مورد بی بی سنگی یا خانم (مریم) به دستم رسید که بار اول بود چنین نکاتی را در این خصوص می خوانم، این سطور آن قدر برایم جالب و دلچسپ بود که خواستم به شما عزیزان آن را شریک سازم. البته با کمال احترامات و معذرت از جناب داکتر صاحب شعور با حفظ اصل متن، تغییر جزئی در آن وارد نمودم که امید به بزرگواری شان مرا عفو نمایند.



آیا تا کنون فکر کرده اید که **لیسه مریم خیر خانه و کوتاه سنگی کابل** به نام چه شخصیتی نام گذاری گردیده و چرا مردم آنجا منطقه ای بزرگ خیرخانه را به نام حوزه ی همان لیسه دخترانه یاد می کنند؟ و گذشته ازین آیا می دانید که اسم کوتاه ی سنگی با این مریم خانم چه رابطه یی دارد؟

در پاسخ می توان گفت که این هر دو نام به پاس مقام ادبی و اجتماعی شیر زن استبداد ستیز، سخنور و مبارز مسما گردیده که در اوج حاکمیت استبداد کبیر عبدالرحمان خانی از کسی نه هراسیده بر مستبدین تاخت و بر ظالمان خرده گرفته از مردم خویش جانب داری کرد. این شیر زن مریم معروف به بی بی سنگی و بی بی سیده یکی از بزرگ زنان سخنور کشور در نیمه ی نخست سده ی بیستم میلادی است که در آن عصر نیمه تاریک نه تنها مشعل ادبیات عرفانی را به دست گرفت. گفته می شود که بی بی سنگی به علت سرایش شعری که در آن تشدد دربار امیر عبد الرحمان ۱ را در سرکوبی مردم به انتقاد گرفته بود، روانه زندان سیاسی شد؛ چون او زنی بود دانشمند و تحصیل کرده، امیر می ترسید که افکار وی در بیداری زنان زندانی مؤثر افتاده اسباب درد سر دیگری را برای دولت او فراهم آورد. ۲

و همین علت ها سبب گردید تا امیر عبدالرحمان دستور دهد که سلول تجرید یی برای او در یکی از نقاط دور افتاده ی کابل بنا کنند. و کوتوال (رئیس پولیس) کابل میرزا محمد حسین (پدر استاد خلیلی) که مسؤول دستگاه بگیر و ببند و بکش امیر بود، نقطه یی را در دشتی که در میان قلعه ی واحد، قلعه ی نیاز بیگ، قلعه ی جواد و قلعه ی کلوخک (قُلخک) چهاردهی کابل واقع بود، بر گزید و

۱ - امیر عبد الرحمن خان، سومین پسر امیر محمد افضل خان، از (۱۸۸۰-۱۹۰۱ میلادی) زمام امور کشور را بدست داشت. ۱. ل

۲ - بین ۲۰ تا ۳۵ سالگی زیرا او ۱۶ ساله بود که عبد الرحمن خان پادشاه شد.

در ظرف سه روز سلولي از سنگ و پهره دار خانه‌يي براي آن اعمار کرده، بي بي سنگي را به آنجا انتقال دادند و به قول آقاي فريد عظيمي که رابطه‌ي خانواده‌گي با بي بي سنگي دارد، در دفتر کوتوالي، اين سلول به نام **کوته بي بي سنگي ثبت گرديد** که به مرور زمان منطقه به همین نام معروف گرديده، ولي به خاطر رعایت اختصار مردم لفظ بي بي را از آن حذف نموده و به دو معنی آنجا را **کوته سنگي** ناميدند. با آن که در عهد امان الله خان اين سلول را ويران کردند و در دوران نام گذاری هاي پشتو تولنه بي بي نام آن منطقه را نیز تبديل نموده ميرويس ميدانش ناميدند؛ ولي تا به امروز آن ناحیه را بدون اين که وجه تسميه اش را بدانيم کوته سنگي مي خوانيم. اين گفته مقرون به حقيقت مي نمايد؛ زیرا در تسميه‌ي مناطق کوچک قديم که امروز به قريه ها، قصبات و ساحات بزرگ رهايشي شهري ميدل گرديده اند، بيشتر اسامي قلعه هايي را مي بينيم که بيشتر در آن محل ها وجود داشته اند؛ مانند قلعه‌ي فتوح، قلعه‌ي فتح الله، قلعه‌ي واحد، قلعه‌ي شکر الله، قلعه‌ي قاضي، قلعه‌ي موسي، قلعه‌ي مراد بيگ، قلعه‌ي باقر خان (منطقه‌ي سينما پامير) قلعه‌ي کلوخک (که امروز در ساحه‌ي دانشگاه کابل قرار داشته، وزارت تحصيلات عالي و ليسه‌ي تخنيک عالي در محل آن ساخته شده اند.

به هر حال، چون شوهر بي بي سنگي منشي دربار امير بود؛ با روي دار ساختن بزرگان و منتفذين به ويژه واسطه ساختن سلطان محمد مير منشي، امير را وادار به عفو او ساخته، يکي دو ماه بعد فرمان صادر گرديد که بي بي سنگي به علت سيادتش (سيد بودنش - ا. ل) و رعایت خاطر شوهرش منشي حيدر علي احراري که از نوادهگان حضرت عبيد الله احرار شيخ بزرگ طريقت نقشبنديه بود؛ از زندان آزاد گرديده ديگر شعري نه سرايد، ولي پسران امير، شهزاده حبيب الله وليعهد و شهزاده نصرالله سردار مدافع (وزير دفاع) که هر دو در دوران تبعيد پدر شان در شهر سمرقند به دنيا آمده و در آنجا پرورش يافته بودند؛ محيط ادبي آن ديار اين دو را ادب دوست و هنر پرور بار آورده بود، از اين رو از بي بي سنگي نیز به سان ساير سخنوران حمايت مي کردند. بعد از آن که شهزاده حبيب الله در ۱۹۰۱ جانشين پدر شد، بي بي سنگي را معلم دختران خانواده شاهی مقرر کرد. شعرا و هنر منداني که به دور شهزاده نصرالله که اکنون نایب السلطنه بود، گرد آمده و نخستين انجمن ادبي کشور را تشکيل دادند، نیز به بي بي سنگي احترام ويژه‌اي قائل بوده با وي رابطه علمي و ادبي داشتند. بلکه در مبارزات استقلال طلبانه‌ي جوانان ميهن پرست کشور نیز شرکت جسته و شاه استقلال بخش، امان الله غازي را در نخستين دقايق جلوسش بر اريکه سلطنت افغانستان، تشويق به تحصيل استقلال سياسي کشور نمود.

مي گویند در آن هنگامی که در پی ترور امير حبيب الله ملقب به سراج المله والدين در حوت سال ۱۲۹۷ خورشیدی (فبروري ۱۹۱۹م) امان الله غازي پسر سوم او بر اريکه ي پادشاهی جلوس کرد؛ اهل دربار براي ابراز تهنيت به حضور او شتافتند. بي بي سنگي ۳ که سمت معلمي شاهدخت هاي متعدد و دختران جوان ارگ کابل را بر عهده داشت؛ نیز به حضور شاه جديد که روابط هم فکري و ترقي خواهي مشترکي با او داشت؛ شتافته و در هنگامی که به او مراتب تبريکي خود را ابراز مي کرد، یک تن از حاضرین در جريان سخنان او مداخله کرده و به شوخي گفت: بي بي! شما که الحمدالله شاعر هستيد، بايد شعري در مدح اعليحضرت پادشاه جديد مي سروديد که مردم به قدرت طبع تان ملتفت مي گرديند.

وي در جواب گفت: من همیشه شاعر هجو سرا بوده ام نه مداح! ولي از کوتي باچه‌ي ارگ مبارکه که به اين سو مي آمدم، ترانه‌اي براي اهل معارف در ذهنم مي گشت که آن را به حضور پادشاه جوان بخت تقديم مي کنم و بعد رو به امان الله خان نموده گفتم: اين سروديست که اکنون شاگردانم و ساير دختران شهر کابل بايد براي شما بخوانند و آرزومندم همان طوري که پيش از پادشاهی تان آرزوي آزادي و استقلال کشور را در دل مي پروراندید، اکنون که خداوند فرصت را به شما ميسر ساخته، عملاً در جهت تحصيل آن قدم برداريد و بعد اين تصنيف را في البدیهه به زبان گفتاري سروده و به صورت شفاهی تقديم نمود:

امان الله خان، جنگه کو اعلان
باشد چو ابليس، در خاک افغان
زنده‌گي تنگس، زنجير بيران
با ظلم بسيار، خورده هندوستان
بريد به بيداد، از خاک ميان
محشر به پا کو! مثل اکبر خان
اسارت آرد؛ برآ به ميدان!
تزوير انگريز به ماست نمايان
با طياره هایت ماره نترسان!

اي نور چشمان! اي شاه افغان
افسر انگليس، با مکر و تلبیس
غلامي تنگس بر شیشه سنگس
انگريز بدکار، باشد ستمگار
اين قوم شيايد، کدن قرار داد
ننگه ادا کو؛ جلو رها کو
معاش انگريز، زهر و ذقوس
خصلت انگريز، چو بوم شوم است
بگو به انگريز، نداريم تشویش

۳ - در اين زمان ۵۵ سال عمر داشت. ا. ل

اگر بجنگي، با توپ و با فيل
دفعش بداريم، همچو ابابيل
نصرت نصيبس، فتحت قريبس
اين خاک جنگيست، نه از فرنگيست
افغان به خونس، جنگش جنونس
جرگه چنينس، ما را آيينس
سوگند خورديم، اگر ببرديم
اسپ تيارست، خلق انتظارست
نام خدا گير، دينت ادا گير
دست مادر بوس، با کرنا و کوس؛
وايسر به کينست، مار لعين است
شمشيره بردار، باز هم به ياد آر
از توس يکي عزم، از ملتس رزم
مردانت جنگي؛ چون باباي سنگي
من با تو هستم، آيد ز دستم
هستم من افغان، مثل نياکان
من عهد بندم، تا که ببندم
چادر به فرقم، آبي به دوشم
اگر نمردم، عقب نگر دم

بياوري تو ده توپ به فيلان
ما هم که داريم، سي پاره قرآن
به حکم يزدان، ميشن گريزان
اسکندر اينجا، گشته هراسان
کند کبوتر، شکار بازان
اين حکم دين است، نيستم روگردان
يا که بمرديم، نيستيم پشيمان
دل بيقرارست، اي نور چشمان
با تعظيم شو تير، از زير قرآن
به دشمن بوس، درس ده نمايان
در آستين است، بر آرش دندان
عزم آيوب خان، رزم مامد جان
منکر شو از بزم، برآ به ميدان
با نام و ننگي، تيغت بتابان
آبي رسانم، ز به عزيزان
روم به سنگر، مانند مردان
از چادر خود، زخم عزيزان
جرعه رسانم، براي غازيان
تا که برانم فوج انگریزان

اگر بميرم، کفن نگر م
گورم نماييد، همراه شهيدان

ازين تصنيف که به شدت مورد علاقه‌ي شاه امان الله و اهل مجلس واقع گرديده در چشمان بسياري از حاضرین اشک جاري ساخت؛ معلوم مي گردد که بي بي سنگي با جنيش جوانان افغان و حلقه مترقي و آزادي خواه دربار در رابطه بوده؛ با آنان هم فکري داشته است، چي او که از زنان داراي تفکر سياسي و مترقي بود، در تاريخ معاصر افغانستان اولين زني است که در عهد امير عبدالرحمان مدتي زندان سياسي را ديده است.

از اين رو جوانان مشروطه خواه به وي احترام عميقي داشته، سخت عزيزش مي داشتند و از طرف ديگر از موقف او به عنوان يکي از معلمين دوشيزگان دربار براي پخش اندیشه هاي ترقي خواهانه و استقلال طلبانه در بين دختران جوان سود مي جستند. و از سوي ديگر نامه بي بي از زنده ياد عبدالهادي داوي که در تمجيد از رد نمودن ملاقات جارج پنجم پادشاه انگلستان توسط جنرال محمد ولي بدخشي در تابستان ۱۹۲۱م نوشته شده، نشان مي دهد که بي بي سنگي در مداومت^۶ و پا فشاري در خواسته هاي خويش در ميان اهل دربار ضرب المثل بوده است؛ زيرا او طرفداران معامله با حکومت هند بر تانوي را به جاي مذاکره با حکومت لندن که در جريان مذاکرات استقلال کشور مصرانه خواستار آن بودند به کنايه دختر سنگي بابا خوانده بود.

بي بي سنگي که در سال ۱۲۴۳ خورشيدي (۱۸۶۴م) در شهر کابل ديده به جهان گشوده، پدرش سنگي محمد معروف به سنگي باباي غازي از سادات جليل القدر کنر، عالم معتبر ديني و يکي از سر کرده گان مجاهدين ملي در جنگ هاي اول و دوم بر ضد استعمار گران انگليس بود. مادرش سيده انا از خانواده سيد عباس بخاري بود که از اولاده حضرت سيد علي ترمذي^۷ است و به سبب بر عهده گرفتن ارشاد مردم در شرق افغانستان به پير باباي بونير و پير باباي کنر معروف بوده، تقريباً همه سادات کنر از نسل وي مي باشند. بي بي سنگي اساسات تعليمات متداول روزگار

۴ - دهل، طيل بزرگ.

۵ - آميختن يا درشت گرديدن

۶ - دوام دادن. ادامه دادن. پيوسته در کاري بودن. پايداري و ثبات در کاري

۷ - به اين اساس بي بي سنگي از جانب مادر و هم سيد جمال الدين افغان از جانب پدر (سيد صفر، نواسه ميا عباس بابا، اولاده سيد علي حکيم ترمزي) روابط مشترک خوني دارند. ا. لمر

را ابتدا از مادر فاضله و علمای خانواده اش فرا گرفت، چون استعداد آموزش او را عالی یافتند، یک تن از آموزگاران دانشمند کابل به نام آخند غلام رسول را برای تربیت و آموزش های عالی تر وی گماردند. او بعد از رهائی از زندان به تصوف گرائیده مستغرق امور عرفانی شد، از این رو گوشه انزوا را برگزید و به حفظ کلام الهی پرداخت و به کار تدریس همت گماشت. شعر های نیمه‌ی دوم زنده‌گی اش بیشتر رنگ عرفانی و دینی دارد که با تأسف عمده ترین بخش سروده هایش امروز در دست نیست و تعدادی که گویا در اختیار نواسه اش جناب عبد الرب سنگی زاده قرار دارد، اقبال طبع نیافته است. مقارن عهد امیر عبدالرحمان بی بی سنگی با حافظ منشی حیدر علی بیگ احراری که یک تن از میرزا یان و منشی های نامور عصر و یکی از بزرگ ترین خوش نویسان و خطاطان آن روزگار بود، ازدواج نمود. چون منشی احراری خود اهل فرهنگ و هنر بود نه تنها که مانع شاعری بی بی سنگی نشد، بلکه به تشویق و رهنمایی بیشتر او نیز پرداخت تا آثار بهتر و افزون تری بیافریند.

پایان